

نگاه ساده‌ای به عناوین بخش‌های گوناگون کتاب ایده‌آلیسم آلمانی اثر زنده یاد دکتر ابوالقاسم ذاکرزاده نشان می‌دهد که خوانش وی از دامنه این مکتب تأثیرگذار فلسفی متفاوت از دریافت ساده رایج در این باب است. بنابر این دریافت رایج، فیثته و شلینگ و در نهایت هگل تنها فیلسوفانی هستند که اندیشه‌هاشان زیر نام ایده‌آلیسم آلمانی دسته‌بندی می‌شود. این تلقی رایج البته خودسرانه نیست و برگرفته از عنوانی است که خود این اندیشمندان بر خود نهاده و به‌ویژه متأثر از نام‌گذاری این اندیشه‌ها توسط هگل است. ولی این تنها تفسیر موجود نیست. در سنت فلسفی آلمان به‌ویژه در نیمه نخست سده بیستم تفسیر موسع‌تری از ایده‌آلیسم ارائه شده که بدان ترتیب، دامنه این مکتب فکری را گسترش داده است. به‌طور خاص نیکلای هارتمن فیلسوف معاصر هیدگر با تقریر کتابی با عنوان فلسفه ایده‌آلیسم آلمانی نقش مهمی در این گسترش دامنه ایفا کرده است. پیش از آن که به تأثیری که ذاکرزاده از وی گرفته اشاره کنیم، بد نیست که ایده بنیادین هارتمن را در این رابطه مورد توجه قرار دهیم.

نیکلای هارتمن که از شاگردان برجسته ماکس شلر است، متأثر از مباحثی که پدیدارشناسی هوسرل پیش انداخته بود از امکان بازیابی هستی‌شناسی پرسش می‌کرد. این پرسش برآمده از درک شکافی بود که به نظر این فیلسوفان میان هستی و آگاهی ایجاد شده بود. در تاریخ فلسفه خاستگاه این شکاف را به‌طور کامل در فلسفه استعلایی کانت می‌توان جست. «طراح شکاف و تقابل میان آگاهی و هستی یا آگاهی و واقعیت» عنوانی بود که بی‌درنگ پس از انتشار اندیشه‌های کانت از سوی فیلسوفان هم‌دوره او به وی نسبت داده شد. هگل با بیان فلسفی ویژه‌اش البته در تحکیم این نسبت به کانت نقش مهمی ایفا کرد و نظریه ایده‌آلیسم مطلق را دقیقاً برای رفع این شکاف و تقابل طراحی نمود، طرحی که برخی آن را راهکاری نهایی خواندند و برخی دیگر آن را قاطع‌تر کردن آن شکاف برشمردند. همین وضع باعث شد تا بحث در این باب پایان نپذیرفته و همچنان دغدغه فیلسوفان سپسین باشد. نکته مهم در این بود که به‌رغم انتقادی که فیلسوفان به نظریه کانت داشتند، کانت بصیرت‌های فلسفی گریزناپذیری پیش انداخته بود که نادیده گرفتن آنها نیز به‌معنای درافتادن به دشواری‌های فراوان هستی‌شناسی سنتی به‌شمار می‌آمد که همگان از آنها اجتناب می‌ورزیدند. دقیقاً برنامه فلسفی هارتمن در راستای همین مسئله شکل یافته بود. هارتمن می‌کوشید با در نظر گرفتن ملاحظات کانتی و حتی با اتکا بر مبانی ایده‌آلیستی فلسفه کانت، نوعی هستی‌شناسی رئالیستی را طراحی کند. او کتاب فلسفه ایده‌آلیسم آلمانی را در راستای همین برنامه هستی‌شناسی‌اش نگاشت و در آن‌جا نشان داد که دامنه اندیشه فلسفی ایده‌آلیستی بسی فراخ‌تر از آن است که تنها به فیثته، شلینگ و هگل کرانمند باشد.

دکتر ذاکرزاده که متخصص فلسفه ایده‌آلیستی آلمان بود با نظر مستقیم به دشواری‌های که بیان کردیم، در رساله دکتری خود تلاش هارتمن در طراحی یک هستی‌شناسی رئالیستی بر پایه مبانی ایده‌آلیستی اندیشه کانت را مورد ارزیابی قرار داد و در آنجا بنا



فلسفه هگل در بستر ایده‌آلیسم آلمانی

تأملی بر دو کتاب از شادروان
دکتر ابوالقاسم ذاکرزاده

میثم سفیدخوش



ما درس کانت و هگل را اغلب از متخصصان فلسفه اسلامی یا معلمانی که نگرش صدراپی دارند فرامی‌گیریم و این دقیقاً متضاد روح فلسفه کانت و هگل است که اصولاً در تقابل با نظریات رئالیستی شکل گرفته‌اند.

فلسفه کانتی و هگلی در ایران اغلب با این بدببیری روبرو هستند که بی‌واسطه نگریسته نمی‌شوند، بلکه از پس عینک مکاتب دیگر فلسفی و حتی نگرش‌های ذاتاً متضاد نگریسته می‌شوند.



کانت

که رقیب ایده رئالیستی تساوق وجود و حقیقت و واقعیت است. بنا نیست در اینجا به بررسی این موضوع بپردازیم، ولی بی‌شک هر آشنایی درستی از سرشت ایده‌آلیسم، منوط به ملاحظه نسبتی است که هگل میان آگاهی و واقعیت برقرار کرده و به نظر می‌رسد هر دو کتاب ایده‌آلیسم آلمانی و فلسفه هگل از بهترین امکان‌ها برای درگیری ژرف با این موضوع بنیادین باشند.

در کتاب ایده‌آلیسم آلمانی از دکتر ذاکرزاده، کریستین ولف را در قامت نخستین اندیشمندی می‌یابیم که از دو جهت می‌تواند پیش‌گام فلسفه ایده‌آلیستی هگل باشد:

نخست از حیث صوری؛ زیرا ولف با تقریر مفصل رسالات فلسفی به زبان آلمانی و به‌ویژه با آفرینش واژه‌های فنی در پهنه فلسفه، برای نخستین بار زمینه صوری پیدایش رنگ نوبی در نگرش فلسفی پدید آورد که پیش از این در چارچوب‌های زبان و فلسفه لاتینی غیرممکن به نظر می‌رسید. به‌طور خاص واژه پایه‌ای «آگاهی» در زبان آلمانی یعنی *Bewusstsein* از آفرینش‌های ماندگار اوست که وی در برابر واژه لاتینی *conscientia* برگزید و آن را جایگزین اصطلاح لایب‌نیستی *Apperzeption* نمود و بدین ترتیب با توجه به ترکیب لغوی این واژه نو، زمینه را برای پیدایش یک نگرش نو فراهم آورد.

جهت دوم از حیث درونه و محتواست که تلاش برای رساندن فلسفه به مقام علم و نیز تلاش برای اثبات نظریه پیوند اشیا و امور جهان و ارائه یک نظرگاه کل‌نگرانه، از مهم‌ترین آنها به شمار می‌رود. در کتاب ایده‌آلیسم آلمانی، بخش مربوط به ولف البته در نسبت با مباحث مربوط به کانت و هگل مفصل نیست، ولی به‌ویژه درباره نظریه ولفی پیوند اشیا جهان توضیح گویا و رسایی به‌دست می‌دهد که برای ما که آشنایی چندانی با ولف نداریم، بسیار درس‌آموز است.

نسبت فلسفه ایده‌آلیستی کانت و اندیشه ایده‌آلیستی هگل کم و بیش همواره مورد توجه بوده است. ذاکرزاده نیز این دو اندیشه را، هم جداگانه و هم در نسبت با هم، مورد بررسی قرار داده است، ولی در بیان او یک ویژگی به خوبی دیده می‌شود که در بسیاری از تقریرهای ایرانی از فلسفه کانتی و هگلی دیده نمی‌شود. فلسفه کانتی و هگلی در ایران اغلب با این بدببیری روبرو هستند که بی‌واسطه نگریسته نمی‌شوند، بلکه از پس عینک مکاتب دیگر فلسفی و حتی نگرش‌های ذاتاً متضاد نگریسته می‌شوند. در

به دلایلی که برخی از آنها را در مقدمه کتاب خود بیان کرده، این تلاش را شکست خورده و ناموفق معرفی نمود. ولی با این حال، او با توسعه‌ی که هارتمن در دامنه مکتب ایده‌آلیسم آلمانی ایجاد کرده بود، موافق بود و کتاب خود را نیز با الهام از کتاب هارتمن با دامنه‌ای طراحی کرد که از کریستین ولف تا پیروان جدید کانت یا همان نوکانتی‌هایی چون کاسیرر را دربرمی‌گرفت. برپایه این خوانش، اندیشمندانی ایده‌آلیست خوانده می‌شوند که «یا آگاهی خداوند و یا آن آگاهی که فراسوی تجربه قرار دارد و یا سپهر منطقی که فراتجربی است را منشأ امور مورد شناخت می‌دانند». در این معیار وزن اصلی بر روی واژه آگاهی است که نباید به‌سادگی از کنار آن گذشت؛ زیرا در غیر آن صورت می‌توانستیم بسیاری از فیلسوفان گذشته را هم ایده‌آلیست بنامیم. به نظر من اینجا خاستگاه اصلی ایده‌هگلی تساوق عقلانیت، حقیقت و واقعیت را مشاهده می‌کنیم

هار تمن می کوشید با در نظر گرفتن ملاحظات کانتی و حتی با اتکاب بر مبانی ایده آلیستی
 فلسفه کانت، نوعی هستی شناسی رئالیستی را طراحی کند. او کتاب
 فلسفه ایده آلیسم آلمانی را در راستای همین برنامه
 هستی شناسی اش نگاشت و در آن جا نشان داد
 که دامنه اندیشه فلسفی ایده آلیستی
 بسی فراخ تر از آن است که تنها به فیثسته،
 شلینگ و هگل کرانمند باشد.



نیکلای هارتمن

ایده آلیستی منحصر به فرد ساخته بود. گفت و گوی
 بی درنگ و بی هیچ حاشیه گویی و حشو و زایدی
 از سوی او، کانونی ترین ایده فیلسوف را هدف
 قرار می دهد و می کوشد تا آن ایده بنیادین را زیر
 اطلاعات متعدد و ریز و درشت گم نکند.
 در مورد کانت، زمینه های مطالعات جوانی
 وی که در پهنه نظریات طبیعی و جغرافیایی و
 ریاضی صورت گرفته بود و به ویژه نظریه یگانگی
 متافیزیک و هندسه زیر عنوان موندشناسی طبیعی
 مطرح می شود تا نشان داده شود که چگونه
 مطالعات علمی او در کنار مطالعات فلسفی اش
 ضرورت انقلابی کپرنیکی در پهنه شناخت را
 فراهم آورده است. این انقلاب به بیان ذاکرزاده
 اصولاً انقلابی در تعیین جایگاه زمان و مکان
 دکارتی و نیز انقلابی در سرشت و جایگاه جوهر

مورد کانت و هگل، هر دو، این واقعیت وجود دارد که با اتکا
 به نظریات رئالیستی مانند نظریه معرفتی - متافیزیکی صدرایی
 خوانده می شوند. این واقعیت در سیستم آموزشی ما بسیار رایج و
 فراگیر است و ما درس کانت و هگل را اغلب از متخصصان فلسفه
 اسلامی یا معلمانی که نگرش صدرایی دارند فرامی گیریم و این
 دقیقاً متضاد روح فلسفه کانت و هگل است که اصولاً در تقابل با
 نظریات رئالیستی شکل گرفته اند. پس از این واسطه، البته هر کدام
 از این دو فیلسوف واسطه های دیگری نیز دارند. برای نمونه فلسفه
 کانتی ذیل تفسیر آنگلساکسونی درس آموختگان فلسفه تحلیلی
 در ایران بیان می شود که البته به نوبه خود تفسیر مهمی از کانت
 به شمار می آید، ولی به هرحال با نادیده گرفتن وجوه مهم و فراوانی
 از عناصر آلمانی و ایده آلیستی فلسفه کانتی همراه است که به
 فهم ما از اندیشه کانت تاریخی لطمه جدی وارد می کند. در مورد
 هگل هم واسطه مارکسیسم و اندیشه چپ در کار است که باز به
 رغم جدی بودنش، مستلزم وارونگی فلسفه روح انگار و ایده آلیستی
 هگل است. اگر در جامعه علمی ما فلسفه های کانت و هگل و
 سایر فلسفه ها شرح و بیان کلاسیک خود را نمایان می دیدند و
 در کنار آنها آگاهانه تفسیرهای چندگانه ای وجود می داشت، هیچ
 بیمی نبود؛ زیرا مثلاً خود مارکس با آگاهی و اذعان به تفاوت های
 نگرشش با رویکرد هگل، به تفسیر فلسفه هگل می پردازد و این
 نه تنها هیچ لطمه ای به اندیشه هگل وارد نمی کند، بلکه بر غنای
 آن هم می افزاید. ولی بیم اینجاست که ما چون در آغاز کوششی
 روا نمی داریم تا با اتکا به متن آثار اصلی فیلسوفان گوناگون، به
 درک تا اندازه ممکن درستی از روح اندیشه آنها دست یابیم، دچار
 بدفهمی این اندیشه ها و انواع سردرگمی ها می شویم. خاستگاه
 بسیاری از نسبت دادن های ناروا و پیوست و الصاق های اندیشه های
 گوناگون و متضاد به هم و نیز خاستگاه غیر قابل فهم دیدن برخی از
 اندیشه ها دقیقاً در همین جاست. هنگامی که ما با درک رئالیستی
 از اصطلاحات فلسفه رئالیستی خود، به سراغ فلسفه هگلی رویم
 و از قضا واژه های مشترک را دلیلی برای درستی رویکرد خود
 بر شماریم، طبیعی است که با دیدن احکامی که هم خوان با رویکرد
 رئالیستی نیستند، سردرگم شده و گناه را بر سر پیچیده گویی و
 مغلق گویی فلسفه هگلی اندازیم. خود آگاهی ژرف دکتر ذاکرزاده
 به سرشت رئالیسم و ایده آلیسم و فراتر از آن، هم دلی فیلسوفانه با
 نگرش ایده آلیستی، نوشته های او را در باب ایده آلیسم و فلسفه های

یا خدای اسپینوزایی و انقلابی در نسبت ارسطویی شی و آگاهی
 است. در پی این انقلاب، اندیشه فلسفی ایده آلیستی رسماً پدیدار
 می شود و نگرش نویی را در برابر دید می نهد. ولی این به معنای
 پدیداری تمام و کمال ایده آلیسم نیست؛ زیرا هم چنان عناصری در
 فلسفه کانتی هست که هنوز باز مانده اندیشه چیره رئالیستی است.
 سر آغاز آشکارسازی این نقصان ها را فیلسوفان هم عصر خود کانت
 از جمله رینولد، شولتسه، یاکوبی، میمون، بک، باردیلی، هامن و
 هر در رقم زدند. پس از این اندیشمندان، فیلسوفانی چون شیلر و
 هولدرلین و نیز فیلسوف ادیبان رومانتیکی چون همستر هویس،
 نوالیس، شلگل، شلاپرماخر، فیثسته و شلینگ زمینه های فرایند گذار
 از کانت یا به معنایی تکمیل پروژه کانت را فراهم آوردند تا هگل در
 دستگاه جامع فلسفی خود آن را به طور کامل رقم زند.
 ولی تلاش های بسیار تأثیر گذار آنها از چشم مطالعات ایرانی
 غالباً دور است؛ از این رو دانشجوی ایرانی گمان می برد با پیدایش
 فلسفه هگلی معجزه ای رخ داده یا الهامی بر هگل وارد شده که
 مفاهیمی چنان برجسته و نگرشی چنان سترگ را به یکباره وارد
 فلسفه کرده است. البته در برجستگی و سترگی کار فلسفی هگل
 شکی نیست، ولی این سترگی برآمده از یک سنت است. این نکته
 امروزه ایده ای مقبول است ولی نویسندگان و معلمان ایرانی برای
 توضیح سنتی که فلسفه هگل را به بار آورده راه های دور و درازی

● نیکلای هارتمن
 که از شاگردان
 برجسته
 ماکس شلر است،
 متأثر از
 مباحثی که
 پدیدارشناسی
 هوسرل پیش
 انداخته بود از
 امکان بازیابی
 هستی شناسی
 پرسش می کرد.



ابوالقاسم ذاکرزاده

در کتاب
ایده‌آلیسم آلمانی
از دکتر ذاکرزاده،
کریستین ولف
را در قامت
نخستین
اندیشمندی
می‌یابیم که
از دو جهت
می‌تواند
پیش‌گام فلسفه
ایده‌آلیستی
هگل
باشد:

می‌روند و بیشتر بر زمینه‌های افلاطونی، ارسطویی و کانتی تمرکز می‌کنند. این توجه به‌خودی خود کاملاً موجه است، ولی ابداً کافی نیست؛ زیرا شکل‌گیری انضمامی دستگاه فلسفی هگل بی‌درنگ و بی‌واسطه از آبخشور نگرش و نگارش فیلسوفان نزدیک به خود هگل و به‌ویژه از اندیشه رومانیتیک آب می‌خورد و جای تعجب است که چرا ما به‌سادگی این منبع مستقیم تأثیر را نادیده گرفته و تنها راه‌های دور و دراز را می‌پیماییم. نگارش و ارزیابی دکتر ذاکرزاده از این حیث البته دیگرگون است. کتاب او برای نخستین بار مجموعه نسبتاً کاملی از این فیلسوفان و اندیشمندان را به ما معرفی می‌کند که در مواردی از جمله همستر هویس یا فیلسوفان روح‌گرایی چون هرمن فیشته (پسر فیشته بزرگ)، هرمن ویسه، تئودور فشنر و هرمن لوتسه حتی نام آنها برای خوانندگان ایرانی نازگی دارد.

پس از تأملی بر بستر اندیشه ایده‌آلیسم بانظر به کتاب ایده‌آلیسم آلمانی می‌توانیم نگاهی مستقیم به کتاب فلسفه هگل اندازیم. کتاب در آغاز مانند نوشته‌های خود هگل دربرگیرنده مقدمه‌ای است که واقعاً در حکم بیان مقدمات نیست، بلکه بیشتر صورت نتیجه و روح کلی بحث را دارد؛ زیرا خود هگل در مقدمه کتاب پدیدارشناسی روح مطلق گفته است که یک اثر فلسفی نمی‌تواند به سبب آثار دیگر دارای مقدمه‌ای باشد که نکات مقدماتی از جمله دلیل نگارش کتاب و امور ساجکتیوی از این دست را بیان کند؛ زیرا در فلسفه، ما از همان آغاز با خود حقیقت سروکار داریم؛ از این‌رو مقدمه کتاب دکتر ذاکرزاده بسیار غنی است و تا جایی که من به یاد دارم محتوای آن متنی بود که وی برای سخنرانی در همایش بزرگداشت دویت امین سال‌گرد انتشار کتاب پدیدارشناسی در دانشگاه علامه طباطبایی فراهم آورده بود.

اختصاص بحث این کتاب به فلسفه هگل، باعث نشده که نویسنده از بستری که این فلسفه در آن شکل یافته غفلت کند. نویسنده بدین‌منظور نخست زمینه سیاسی پیدایش اندیشه هگل را به‌عنوان یک زمینه بیرونی بررسی کرده و این نشان می‌دهد که وی همانند دلتای و شاید متأثر از او تأملات جوانی هگل را در سمت‌وسوی اندیشه هگل مهم و تأثیرگذار می‌داند؛ زیرا هگل در این دوره سخت از انقلاب کبیر فرانسه برانگیخته شده بود و در اثر آن، سلسله ژرف‌اندیشی‌های سیاسی‌ای را آغاز کرده بود. زمینه دوم بستر نظری اندیشه‌های فیلسوفانی چون کانت، هولدرلین و غیره است که در راستای ایده تاریخت اندیشه مورد توجه قرار می‌گیرد.

ساختاری که ذاکرزاده برای سامان این کتاب برگزیده تا حدودی همخوان با سیر انتشار کتاب‌های خود هگل است بدین‌صورت که نخست در باب پدیدارشناسی یا مطابق نظر خودش پدیده‌شناسی روح مطلق نگاشته است. ما در این بخش تفسیری دقیق و مبتنی بر متن از این اثر شگرف هگل را مشاهده می‌کنیم؛ ولی همه گام‌های پدیدارشناسی به‌اندازه کافی و به‌صورت گام به‌گام بررسی نشده و توضیح داده نمی‌شوند. درواقع نویسنده بیشتر درگیر مفاهیم بنیادین پدیدارشناسی شده است و البته در این میان

گزارشی کلی از روند پدیدارشناسی هم به دست داده است. این وضع در بخش پدیده‌شناسی کتاب ایده‌آلیسم آلمانی کاملاً آشکارتر است و از اختصار جدی رنج می‌برد. البته نکته‌ای که باید در نظر داشت این است که این بخش از آن کتاب، بیشتر برگرفته از بخش پدیدارشناسی کتاب دانش نامه علوم فلسفی است که هم از حیث دامنه و هم از حیث ژرفا بسیار محدودتر از پدیدارشناسی نخست در سال ۱۸۰۷ است. این کوتاهی با نظر جدی‌تر به پدیدارشناسی ۱۸۰۷ در کتاب فلسفه هگل تا اندازه‌ای جبران شده، ولی هنوز جایگاه مناسب خود را نیافته است. به یاد دارم که ایشان بر این باور بود که حتی خود هگل هم نسبت به کتاب پدیدارشناسی ۱۸۰۷ ظلم کرده و ارزشش را نادیده گرفته است و این درحالی است که بی‌شک نه تنها امروزه، بلکه در مجموع، همیشه زنده‌ترین بخش از دستگاه فلسفی هگل پس از دوران زندگی‌اش پدیدارشناسی او بوده است.

بخش سپسین کتاب درباب منطق است، ولی عملاً کتاب دانش‌نامه را در کانون بررسی خود قرار داده است؛ زیرا پس از آن فلسفه طبیعت و سپس فلسفه روح را مطرح ساخته که به همراه منطق سه‌گانه دانش‌نامه را شکل می‌دهند. دو بخش پایانی هم درس‌گفته‌های هگل یکی در باب فلسفه تاریخ فلسفه و سپس فلسفه تاریخ را هدف قرار داده است. هرچند به نظر می‌رسد شاید گزینش عنوان فلسفه تاریخ برای درس‌های اخیر که به قول خود هگل درس‌هایی در باب تاریخ فلسفی جهان‌اند و نه فلسفه تاریخ، جای چون و چرا داشته باشد گرچه رایج و کلاسیک است؛ این نام‌گذاری توسط شاگردان هگل برای این درس‌ها برگزیده شد و به‌نظر تطابقی با محتوای درس‌ها نداشتند باشد و شاید باید فلسفه تاریخ هگل را درجای دیگری جست تا این سلسله درس‌ها. به هر روی بدین‌ترتیب تنها بخشی از فلسفه هگل که عملاً در این کتاب ناگفته مانده است درس‌های زیباشناسی است؛ زیرا درس‌های فلسفه حق هم در دل فلسفه روح مورد اشاره قرار گرفته‌اند. پایان این کتاب بخشی برگرفته از درس‌های به‌اصطلاح فلسفه تاریخ جهان است که درباره تاریخ و تمدن ایران بوده و مزین به ترجمه‌های خواندنی دکتر ذاکرزاده از برخی اشعار مولوی است که هگل بدان‌ها توجه داشته و به‌عنوان قطعات حکیمانه‌ای در شرق از آنها یاد کرده است:

بگویم که چرا نسیم صبحگاهی می‌وزد؟
تا همیشه برگ‌های گلزار را از نو ورق زند
بگویم که چرا شب چادر به تن می‌کند؟
تا جهان را با عشق، محرم خیمه عروس کند
من می‌توانم معمای کل خلقت را بگویم؛
زیرا کلید تمام معماها..... عشق است.

منابع و مأخذ

- ایده‌آلیسم آلمانی از ولف تا پیروان جدید کانت؛ ابوالقاسم ذاکرزاده؛ اصفهان: نشر پرشس، ۱۳۸۸.
- فلسفه هگل؛ ابوالقاسم ذاکرزاده؛ تهران: نشر الهام، ۱۳۸۹.